

روضه همیشه برای زنان برقرار نبوده است

هر چند زنان ایرانی در همه ادوار علاقه‌مند شرکت در مجالس وعظ و سخنرانی و پیگیری امور اجتماعی بوده‌اند اما شرکت زنان در این‌گونه مجالس در قرون گذشته، با مشکلات زیادی همراه بوده است که از عمده مشکلات را می‌توان عدم رسم حضور زنان در بیرون از منزل و سختگیری در نوع پوشش بیرون از منزل بیان کرد. همچنین درباره شرکت در مجلس شیخ، چنان نبود که مسجدی یا خانه‌ای باشد و نیمی مردان و نیمی زنان یا تمامی آن مجلس را زنان تشکیل دهند، بلکه معمولا مجلس برای مردان برگزار می‌شد؛ اسرارالروحید می‌نویسد: زنان برای شنیدن سخنان ابوسعید در پشت‌بام‌ها ازدحام کرده بودند. / باحاجاب



روضه خانگی، چهره زنانه دارد

عزاداری زنان در روضه‌های خانگی رنگ و بوی متفاوتی دارد هرگونه از برپایی روضه خانگی زنانه می‌تواند خودش روضه باشد، از جای ریختن تا ظرف شستن

بیا باید قبول کنیم که هر قدر مردان در اداره هیات‌های بزرگ موفق‌اند تخصص زنان اداره روضه‌های خانگی است

روضه، عضوی از خانواده ما

دوست دارد، همان طور که سفارش ما را به هم می‌کند که مراقب هم باشیم، در روضه خانگی‌اش اسم ما را مدام زیر لب تکرار می‌کند و ما را به این سه روز سال می‌سپرد. وقت و بی‌وقت هم وصیت و نصیحت می‌کند که بعد از من و بابایان این روضه خانگی‌ام را زمین نگذارید.

وقت گفتن از نذرش برای ایاغید... بغض سال‌های سخت جنگ را با بغض ارادتش به امام حسین روی هم می‌ریزد و حال همه‌مان را حالی به حالی می‌کند. نگاه مهرپناش پشت بابا که از جراحت جنگ به سختی جان سالم به در برده دوان دوان می‌رود و می‌گوید: «خیلی جوان بودم و چیز زیادی بلد نبودم، اما مطمئن بودم هر جا که باشم یک لیوان چای و یک صلی... علیک یا ابا عبدا... کارم را راه می‌اندازد و همان مجلس هم میزبان مادرمان خواهد بود» و اشک‌ها دنبال حرفش را می‌گیرند و ناگفته‌ها را می‌گویند.

از این روضه‌های خانگی که مادرهایمان نذر می‌کنند و دریای عشق و غم عاشورا را در لیوان چای عصر به همسایه‌ها و فامیل تعارف می‌کنند که ندیده‌ایم. مجلس‌های زنانه‌ای که دخترها و عروس‌های صاحب‌خانه برای پذیرایی زیر گوش هم

انگار دروغ گفته‌اند، «دل شکستن خیلی هم هنر می‌خواهد!» ظهر تاسوعا در به در هیات‌ها شده بودم. گریه‌ام نمی‌گرفت، دلم نمی‌شکست، انگار که آب سرد روی روحم ریخته باشند. دستم که از قطروای اشک خالی ماند، توی دل خاک ریختم روی سرم که «روزی تو اشک نبود، هیات

بزرگ و کوچک را بهانه نکن بیچاره». وسواس هیات داشتم، برای خودم خط و نشان کشیده بودم دهه اول محرم را کم نگذارم، بهترین مجلس را بروم و به قولی سیمم اگرچه پلاستیکی‌ام را وصل کنم. روی همین حساب و کتاب‌هایی که به قواره‌ام هم نمی‌خورد و نمی‌خورد، روضه خانگی سه روزه هرساله مادرم را می‌پیچاندم سال‌هایی که صدام گوریه‌گور با جان پدرهای عزیزتر از جانمان یک‌قل دوقل بازی می‌کرد؛ مادرم بالا سر پیکر تقریباً بی‌جان پدرم نذر می‌کند، که اگر بابا خوب شد محرم و صفر هر سال سه روز روضه برای امام حسین (ع) بگیرد. مامان هیات خانگی سه روزه‌اش را مثل یکی از ما پنج فرزندش

زینب رضایی
.....
روزنامه‌نگاری که تا آخر عمر سه روز روضه سالیانه به ایاغیدالله بدهکار است

روضه‌داری فقط آن جایش که پای ظرفشویی استکان‌های روضه را می‌شوئی و آرام اشک می‌ریزی

شراب طهور در استکان کمرباریک

روی دیواره هرکدامشان با خط مشکی نستعلیق نوشته شده بود: با زهر! (اس)... صاحب مجلس امضایش را نشانمان داد... یکی از روزهای گرم شهریور ماه بود، آفتاب عصرگاه هنوز جان داشت و دامنش را پهن کرده بود روی تراس خانه. پای مداح که به صحرای کرپلا رسید، هرم آفتاب انگار بیشتر شد و خنجر کشید توی صورتشان. دخترها چادرشان را کشیده بودند توی صورتشان و مشخص بود با صدای مداح خود را به خیمه‌ها رسانده‌اند و هرچه داغ دل زینب‌کبری (س) بیشتر می‌شد، اشک‌های آنها هم صدادار و به ضجه نزدیکتر... حال و روز من اما کمی متفاوت بود؛ یک چشمم خیس و گره خورده بود به قتلگاه و چادر خاکی زینب‌کبری (س) و حال پریشانش، یک چشم دیگرم مضطرب دودو می‌زد روی میز پذیرایی و توی آشپزخانه و روی اجاق‌گاز که حواسم باشد تا امن پیچید آخر روضه هنوز تمام نشده، استکان‌های کمرباریک لب طلایی را با چای تازه پرکرده و توی سینی چیده باشم که حواسم باشد مبدا چیزی از قلم افتاده باشد یا یک جای کار بلندگ و خلاصه مجلس در شان صاحب آن نباشد.

شب چادرش را روی آسمان کشیده و نور کم سوی داخل خانه از روی تراس بیشتر است. دخترها رفته‌اند، مداح هم. یک چای توی همان استکان‌هایی که رویشان نوشته‌شده یا زهر ریخته و نشست‌ام روی صندلی کنار میز پذیرایی. دیس‌های حلوا و خرما و شیرینی و باقلوای یزدی و سبب میوه، نصف و نیمه روی میز به هم تکیه داده‌اند.

زینب گفت من حلوا می‌آورم. مداح هم می‌شناسم، یک مداح خوب و خوش صدا و اهل مطالعه که امسال نذر روضه دارد. صدای زینب را از پشت گوشی می‌شنیدم و او را یکبار هم در عمر ندیده بودم.

شوق را توی لرزش صدای مریم از طریق امواجی که از گوشی موبایلم بیرون می‌ریخت، حس کردم وقتی که گفت حتما می‌آیم، چه بیاورم؟ چه چیزی کم داری؟... و آمد با یک‌دو چین پیاله کوچک شله‌زرد. مریم را اولین بار توی حرم امام‌رضا (ع) دیده بودم و یکبار هم برای دیدنم به روزنامه آمده بود.

چند هفته‌ای بود که توی فضای مجازی با مهسا آشنا شده بودم و قرار ملاقات‌مان هی عقب می‌افتاد. آن شب دستم روی شماره تلفن او هم رفت و گفتم انگار قرار است اولین دیدارمان توی روضه باشد. می‌آیی؟ و او با سر آمد و با یک جعبه شیرینی البته. نرگس و مینا تنها رفقای دوست‌داشتنی غیرمجازی و همکار بودند که دعوت ساده‌ام را پذیرفتند؛ نرگس با شیرینی آمد و مینا گفت من نمی‌توانم بیایم اما آش روضه با من.

مثل آدم‌هایی که به دلشان افتاده باشد، یکی دو ماه قبل‌تر چند دست استکان خریده بودم اما وقتی در را به روی دومین زینب جمع‌مان باز کردم توی دستانش یک جعبه بود؛ توی جعبه یک دست استکان و لمبیکی کمرباریک لب طلایی که

فاطمه مرادزاده
.....
روزنامه‌نگاری که خانه‌اش را برای چند دوست هم‌فلس حسینی‌کرده است



برپا کنیم که حسابی حظش را ببریم و توی دل همه بنشیند و خیلی‌ها از دور و نزدیک، آمده و نیامده در آن سهیم شوند... یکی دو هفته پیش از شروع محرم به دلم افتاده بود روضه بگیرم. فکر روضه خانگی البته سال‌ها ته ذهنم بود و یکی از آرزوهایم اما یکی دو هفته پیش از محرم ۹۹ فکر و خیالش رهایم نمی‌کرد. روضه خانگی بلد می‌خواهد ولی من بلد نبودم، نه روضه‌گرفتن بلد بودم و نه دوست‌های پایه و اهل روضه داشتم. روضه امام‌حسین (ع) هم که بدون گریه‌کن نمی‌شود... سپردم به مادرش و گفتم می‌خواهم عزای پسرتر توی این خانه برپا شود، اگر لیاقت دارم، اگر کمک می‌کنی، بسم... من صفر صفرم، اصلا مجلس مال شماست، این خانه با همه امکاناتش متعلق به شما و من هم کنیزتان و دیگر خودتان می‌دانید... توی روضه آدم می‌گوید نکند قبول نکنند، نکند حواسشان به تو و مجلسه نباشد و هزار نکند دیگر... اما وقتی استکان‌های لب طلایی کمرباریکی که رویشان

گرفته باشد، با لبخند در گوش مهمانی که شرمندۀ فرش را با دست می‌ساید می‌گوید: فدای سرت! جای روضه آقااست... با روضه خانگی را همین‌طور تحویل گرفته‌ایم، ۵۰۰ سال پیش شاید بلندگو و چای‌ساز و آسانسور و آیفون تصویری در روضه‌های خانگی نبود، اما یک روضه‌خوان بود، عده‌ای گریه‌کن و تعدادی لیوان چای! همین قدر اشتراک را چقدر دوست داریم... قول می‌دهیم! ما روضه خانگی را همین‌طور که تحویل گرفته‌ایم تحویل می‌دهیم، با همین کتبیۀ‌های مشکی روی دیوار و پارچه سیاه روی تلویزیون و مبل سخنران برای ۵۰۰ سال دیگر، که نوادگیمان کفش‌های پرندۀ‌شان را بیوشند و با جی‌اف‌آر که احتمالا اسم سامانه هواپیماهای تندرو باشد خودشان را به یک روضه خانگی در طبقه چهاردهم شهر برسانند و بعد از تمام شدن جلسه، گعده کنند و برای رفتن به طبقه اورجینال و زمینی بین‌الحرمین برنامه بچینند. ۵۰۰ سال دیگر ای کاش روضه خوان مجالس، صاحب واقعی عزرا باشد، همان که در روضه باز خواندن خودش و مادرش را حاضر می‌دانیم و می‌گوییم: «آقا! ببخشید... مادرا! ببخشید...» کاش خودش روضه‌خوان باشد، اما محض احتیاط بیا بد قول بدهیم هرچور که هست از روضه خانگی مادرهایمان تا هیات‌هایی که ابهتشان روح را جلا می‌دهد، همه و همه را همان‌طور که به ما داده‌اند به فرزندانمان بدهیم! توی آشپزخانه پای ظرفشویی ایستاده‌ام؛ اسم کرونا را نیآوردم، خواستم خیال کنم چند شب دیگر زانو به زانو کنار هم از فشار جمعیت غر می‌زنیم، مراقب گریه‌کنان حسین (ع) باشیم.

نوشته شده بود یا زهر! (اس) رسید، انگار اولین مهر تایید خورد روی روضه کوچک خانگی‌مان... پای ظرفشویی ایستاده‌ام. کف روی استکان‌ها را پوشانده... پویانفر دارد امن جیبی آخر روضه را می‌خواند، من آخر روضه را توی آشپزخانه هیات گوش می‌کنم، اشک‌هایم می‌ریزد روی استکان‌ها. از وقتی پایم به هیات ریحانه باز شده؛ از محرم ۹۷ رقم را هم انگار مشخص کردند؛ از خادم‌های قدیمی خواهش کردم شستن استکان‌ها با من باشد و هربار که کار شست‌وشو تمام می‌شد انگار پاداش کل هیات را به من داده‌اند. یادم نیست موقع شستن استکان‌های هیات و با هر قطره اشکی که چکید روی آنها از خدا چه خواستم اما شاید همان استکان‌ها بود که مهر شد و نشست پای اربعین آن سال و چند هفته بعدش توی مسیر نجف به کرپلا، جای هیات‌های بین‌راه، منزل‌به‌منزل و سرمست‌ترم می‌کرد و چای استکان‌های کمرباریک هیات‌های شارع عباس خستگی را از تنم بیرون کرد... اصلا از اربعین نمی‌خواهم و نمی‌توانم بیشتر بگویم؛ حکایت اربعین حکایت دیگری است؛ جنون می‌آورد؛ هم گفتن از آن و هم شنیدنش... همین بس که بشنوید رسیدن به امام‌حسین اربعین آنچنان حظ عظیمی و شراب طهورایی است که اگر یک‌سال از تو دریغش کنند، شاید تنها جایگزینش که آرامت می‌کند و لذت‌ش با آن برابری، روضه خانگی است...

توی آشپزخانه پای ظرفشویی ایستاده‌ام؛ حالا محرم و صفر تمام‌شده، امسال کرونا یا بهتر بگویم خدای کرونا راه‌های کرپلا را بست، اربعین نرفتم، آتش گرفتیم، بی‌قراری چنگ انداخت توی تمام روح و جانمان و مثل مجنون بی‌خواب و پریشانمان کرد و وای اگر روضه خانگی نبود و آبی روی آتش نمی‌ریخت، رزق شیرین روضه خانگی تمام پنجشنبه‌های محرم و صفر توی خانه برپا بود و بعد هم ماهانه پهن شد و حالا دوباره دست ما را گذاشته توی دست محرم...